

تماشاگر انرژنی

♦ جانت وینترمن
♦ ترجمه‌ی تینا حمیدی

هنر به زمان
احتیاج دارد. یک
ساعت از روز را به
تماشای یک اثر هنری
اختصاص دادن کار
دشواری است. گالری‌های
عمومی هنر را به
تاخت و تاز مبدل می‌کنند.

برخی نقاشی‌ها چنان آثار
برجسته، گویا، بارز و مستقل و هر
کدام دارای وجودی هستند که نادیده گرفتن
آن‌ها ناممکن است، اما در صورتی که... در
صورتی که شخص بتواند آن‌ها را ببیند. منظور
من، جمعیت بازدیدکنندگان، نگهبانان، محافظان
و نورهای ملایم و طناب‌ها نیست که این همه آدم
را به یاد نمایش‌های خارق‌العاده می‌اندازد. منظور
من پرده‌ی ضخیم چیزهای نامرتب‌ی است که
نقاشی‌ها را از بازدیدکنندگان پنهان می‌کند. رسم
بر این است که گالری‌ها پس از تهیه‌ی تابلوهای
نقاشی، دائم از قیمت آن‌ها سخن بگویند...

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

Watching a Work of Art

تمام نشدنی، با بازدیدکنندگان بیش از حد متعارف، یک اثر روبه‌روی اثر دیگر، اتاق به اتاق فایده‌ای ندارد؛ این همه در دوست داشتن اثر تسهیلی ایجاد نمی‌کند.

**دوستدار بیچاره‌ی هنر در آزمایشگاه
زیبایی‌شناسی گنجر افتاده است؛ او نخواست
خود را از حائل پیش‌فرض‌ها رها کند،
چیزی که او یافته است تنها عینیت‌های
نقاشی و عدم‌تمرکز خود اوست**

دوست داشتن نیز به زمان احتیاج دارد. اگر مثل من با موزه‌ها مشکل دارید، شاید تنها راه نفوذ به زندگی غریب تصاویر این باشد که شما هم خود را همچون هنر معاصر بیرون بریزید و ذهن خود را خالی کنید تا این که در اثر چیزی بیابید؛ چیزی که برگردید و دوباره و دوباره به آن نگاه کنید، تا حدی که برای خرید آن اثر مشتاق شوید. بی‌شک اگر این فرایند را شروع کنید، حاضر می‌شود برای خرید آن اثر

میلیون‌ها بازدیدکنندگان اثر، دیگر رنگ‌های روی بوم را نمی‌بینند، آن‌ها متوجه رنگ‌پول هستند. آیا این نقاشی شهرت بسیار دارد؟ بله! به آن همه آدم‌هایی فکر کن که یک دقیقه از عمرشان را با دقت بسیار، مقابل این اثر گذرانده‌اند. آیا این نقاشی جزء نقاشی‌های مرجع است؟ آیا کتاب راهنما به ما گوید این اثر بخشی از گنجینه‌ی آثار اصیل است؟ اگر چنین است، نیمی از بینندگان این اثر، بنا به اخلاق آن را تحسین می‌کنند و بقیه بنا به همان اخلاق آن را رد می‌کنند. نقاش اثر کیست؟ درباره‌ی او چه می‌دانیم؟ آیا چیزی از او در تلویزیون دیده‌ایم؟ درباره‌ی رفتارهای فردی او چه می‌دانیم؟ شاید موزه درباره‌ی او ویدئویی از نوع موضوع‌های بچه‌مدرسه‌ایی‌ها و حرف‌های جنجالی روزنامه‌ها داشته باشد.

جای خانه، دستشویی و فروشگاه موزه کجاست؟ نسخه‌ی دیگر این نقاشی کجا نگه‌داری می‌شود؟ تجربه‌ی نقاشی به صورت مشت‌تصاویر متحرک، خارج از متن، بی‌ارتباط، فاقد قوه‌ی تحلیل، رقابتی، با توضیحات

۱۳۸۳ زمستان، شماره چهار، فصل دوم، شماره ۱۳۸۳، زمستان، شماره چهار، فصل دوم، شماره ۱۳۸۳



به از خودگذشتگی های بزرگ دست بزنید. بی شک اگر عشق تصاویر هنری در شما حادث شود، به خرید آثار هنری مبادرت خواهید کرد. هم زمان و هم پول را می توان بالاخره به دست آورد. کسانی که معتقدند خرید آثار هنری نخبه سالاری است، شاید آن قدر انصاف داشته باشند که زمانی را که مقابل تلویزیون یا در فروشگاه می گذرانند، را هم محاسبه کنند و هزینه های تجهیزات ماهواره و کامپیوترهای شخصی خود را هم به حساب بیاورند.

برای خود من، اکنون نقاشی ها مطرح هستند و گالری های عمومی برایم یأس آورند. من آموخته ام همه چیز را نادیده بگیرم، جز یک یا دو اثری که آماده ام تمام بعدازظهر را با آن ها بگذرانم.

در نظر بگیریم با خود قرار گذاشته ایم که بنشینیم و یک ساعت به یک نقاشی نگاه کنیم؛ با تمام وجود و با تمرکز کامل؛ نقاشی باید اصل باشد، نه اثر بازتولید شده و ما باید این کار را با این امتیاز شروع کنیم که به این اثر علاقمندیم، حتی اگر علاقه مان زیاد نباشد. آن وقت چه چیزی خواهیم یافت؟

ناراحتی فزاینده: آخرین باری که منحصرأ به یک

چیز و تنها یک چیز نگاه کردید، کی بوده است؟ نگاه کردن با تمرکز کامل و تنها به خاطر خود شی؛ معمولاً زندگی در ابهام سپهری می شود. زمانی که به تئاتر یا سینما می رویم، تصاویر مقابل ما دائم تغییر می کند و این همان عامل بازدارنده ی زبان است. کسانی که دوستان داریم، چنان برای ما شناخته شده اند که دیگر نیازی نیست به آن ها نگاه کنیم و یکی از مزاح ها درباره ی زندگی مشترک نیز همین است. با این وجود، این جا یک نقاشی هست که توافق کرده ایم یک ساعت به آن نگاه کنیم. آن گاه در می یابیم که مادر نگاه کردن چندان که باید خوب نیستیم.

عدم تمرکزهای فزاینده: ذهن من پیرامون کارهای روزمره، مسابقه ی فوتبال، شام یا چیزهای دیگر دور می زند. هر چیز دیگری که مرا به کاری وادار کند، هرکاری به جز نگاه کردن به این نقاشی.

ابتکار فزاینده: بعد از کمی حواس پرتی از سر احساس گناه یا وظیفه شناسی باید دوباره به اثر بازگردیم و توجه خود را به تصویر معطوف کنیم.

موضوع اثر چیست؟ منظره است؟ فیگوراتیو است؟ پیکره است؟ اگر این تصویر مسیر گریزی در اختیار ما

صفحه ی رنگ ۱۷۷، رتبه هاقریت، شرط نماندیت، ۱۹۹۳، رنگ روغن روی بوم، ۱۰۰ در ۸۱ سانتیمتر، نگارخانه ی ملی هنر و فرهنگ



و نقاشی نیز همین را به او می‌گوید. اما آن قدر که به نظر می‌رسد هم، جریان ناامیدکننده نیست. اگر من بتوانم دوباره خود را متقاعد کنم، این تجربه را (دوباره و دوباره) انجام دهم، ممکن است چیز کاملاً متفاوتی رخ بدهد؛ درست بعد از اولین شک من و فهمیدن این نکته که چگونه نگاه کردن به تصاویر را بلد نیستم، چه برسد به دوست داشتن تصاویر. ویکی هرن، یکی از نویسنده‌های مورد علاقه‌ی من است که اهل آمریکا است و پرورش دهنده‌ی حیوانات و نیز فیلسوف دانشگاه یل است. او درباره‌ی دشواری‌ها و سختی‌های کسانی که با حیوانات کار می‌کنند، تحقیق کرده است. او می‌گوید کسانی که با حیوانات سروکار دارند، در برخی لحظه‌ها خود را مقابل نگاه چشم‌های عمیق و دشوار این حیوانات دیده‌اند که آن‌ها را ارزیابی می‌کند. برای اکثر این افراد، این نگاه‌ها غیرقابل تحمل است. بهتر است چنین وانمود شود که هنر توانایی سخن‌گویی ندارد، یا حداقل چیزی برای گفتن به ما ندارد که برایمان معنی‌دار باشد. اگر بپذیریم که هنر با حقیقت سروکار دارد، در این صورت جامعه‌ی در حال انکار، کاربرد هنر را نخواهد یافت.

در غرب با کم جلوه دادن هنر، از مواجهه‌های دردناک با آن پرهیز می‌شود. مشغولیت کنونی ما با زمان گذشته اثر جدیدی را به وجود آورده است که مقایسه‌ی آن با زنگار خودمانی سنت‌ها خام و دست‌نخورده به نظر می‌رسد، اما امتناع و نادیده گرفتن سنت‌ها برای ارتباط با چیزی که اکنون اتفاق می‌افتد، ضروری است.

با ایجاد جزایر متروک در میان زنجیره‌ی غیرقابل شکست خلاقیت انسانی، مقایسه‌ها و قیاس‌ها و انتظارات نادرست سراغ ما می‌آید. در این اثنا ما ناله و فغان سر می‌دهیم که موسیقی، شعر، نقاشی، نثر و هنرهای نمایش مختص زمان ما، دیگر نمی‌تواند به هنر آن موقع برسد. دلیل ما هم برای این گفته این است که این آثار دیگر بر ما تأثیری نمی‌گذارد. اما حقیقت از این قرار است که گذشته. که ما دائم مشغول خلق آن هستیم. دیگر نمی‌تواند ما را به حرکت درآورد، و زمان حال که توان این کار را دارد، را هم ما دائم انکار می‌کنیم.

Janeatte Winterson, *Art Objects* (Vintage, 1995).

بگذارد، این همان نکته‌ای است که باید آن را دریافت. من می‌توانم درباره‌ی شخصیت‌های روی بوم، داستان‌سرایی کنم، همان‌طور که تاریخ‌دانان هنر دوست دارند شخصیت‌های اثر نگاه‌شبان‌ی را مبراند را شناسایی کنند.

آثار دیگر بر ما تأثیری نمی‌گذارد. اما حقیقت از این قرار است که گذشته. که ما دائم مشغول خلق آن هستیم. دیگر نمی‌تواند ما را به حرکت درآورد، و زمان حال که توان این کار را دارد، را هم ما دائم انکار می‌کنیم

اکنون من کم کم خود را مصمم‌تر می‌یابم، چراکه با این تصویر کمی مشغول شده‌ام و در آن جا افتاده‌ام. تصویر همان موضوع اثر است، این طور نیست؟ چرا رنجش فزاینده؛ چرا این تصویر کاری نمی‌کند؟ چرا آن‌جا آویخته و به من خیره شده است؟ این تابلو برای چیست؟ تصاویر باید لذت بخش باشند، اما این تصویر مرا عصبی می‌کند. چرا باید آن را تحسین کنم. واضح است که او مرا تحسین نمی‌کند...

«مرا تحسین کن» پس زمینه‌ی همه‌ی نگاه‌های ما است. ضرورتی که برگردن هنر گذاشته شده است که باید واقعیت‌بیننده را منعکس کند. نقاشی حقیقی با آن استقلال سرسختانه‌ی خود، نمی‌تواند چنین کاری را عهده‌دار شود، مگر بر حسب تصادف. واقعیت این اثر تخیلی است، نه مادی.

هنگامی که پرده‌ی ضخیم حائل‌ها فرو می‌افتد، حائل تعصب، حائل قدرت، حائل جزئیات، حتی آشناترین نقاشی‌ها شروع به اعمال قدرت خود خواهند کرد. هیچ انسانی نیست که نتواند یک ساعت را تنها با اثر مونالیزا بگذراند.

اما دوستدار بیچاره‌ی هنر در آزمایشگاه زیبایی‌شناسی گیر افتاده است؛ او نتوانسته خود را از حائل پیش فرض‌ها رها کند، چیزی که او یافته است تنها عینیت‌های نقاشی و عدم تمرکز خود اوست؛ او در رویارویی جدیت با جدیت شکست خورده است. او هنوز هیچ چیز درباره‌ی خودش دریافته است. او نامناسب است